

# نسبت تاریخ و حماسه در حماسه ملی ایران

محمود جعفری دهقی

دانشیار گروه فرهنگ و زبان‌های باستانی دانشگاه تهران

لیلا ورهرام<sup>۱</sup>

کارشناس ارشد فرهنگ و زبان‌های باستانی

(از ص ۱ تا ۱۸)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۱/۸/۲ تاریخ پذیرش قطعی: ۹۱/۹/۱۹

## چکیده

شباهت‌ها و تفاوت‌های حماسه و تاریخ و نسبت میان آن‌ها از دیر باز توجه محققان هر دو حوزه را به خود جلب کرده است، زیرا هر دو از طریق بیان روایت به گذشته می‌پردازند. شباهت میان این دو روایت تا حدی بوده، که گذشتگان گاهی تفاوتی میان روایت تاریخی و حماسی قائل نمی‌شدند. این امر شامل حماسه ملی ایران و عالی‌ترین نمونه آن، شاهنامه، نیز می‌شده است که ایرانیان تا اواسط عصر قاجار آن را همان تاریخ ایران پیش از اسلام می‌دانستند. یافتن ریشه بسیاری از داستان‌های حماسه ملی ایران در اوستا و مغایرت مطالب آن با نوشته‌های مورخان خارجی و کتیبه‌ها و یافته‌های باستان‌شناسی، پرسش‌های مهمی را در باب نسبت میان حماسه و تاریخ در حماسه ملی ایران بر انگیخت. مقاله حاضر در دو بخش، نسبت میان تاریخ و حماسه به طور عام و این نسبت در حماسه ملی ایران، به مسأله حاضر می‌پردازد.

**واژه‌های کلیدی:** تاریخ، حماسه، حماسه ملی ایران، منبع تاریخی، دوره اشکانی، دوره ساسانی، شاهنامه.

## مقدمه

حماسه ملی ایران در وسیع‌ترین معنی خود، روایتی است که سرگذشت سرزمین ایران و شاهان آن را از شهریاری کیومرث و هوشنگ تا سرنگونی شاهنشاهی ساسانی به دست اعراب در بر می‌گیرد و مواد آن را علاوه بر سرگذشت شاهان، کردارهای پهلوانان و دلاوری‌های آنان در نبرد با دشمنان ایران تشکیل می‌دهد. کامل‌ترین شکل این روایت که تمام اجزای آن را با بیشترین پیوستگی میانشان بیان کرده شاهنامه فردوسی است که در کنار منظومه‌های پهلوانی فارسی پیکره اصلی حماسه ملی ایران را می‌سازد. در عین حال نام و نشان برخی از شخصیت‌هایی این حماسه را در منابعی بیرون از پیکره آن، از متون اوستایی و کتب دینی پهلوی تا تواریخ دوره اسلامی می‌یابیم. از بعضی اشخاص در اوستا یاد شده و اصل آنها به میراث مشترک هند و ایرانی می‌رسد و نام عده‌ای دیگر در سنگ‌نبشته‌ها یا گزارش‌های مورخان یونانی، رومی، ارمنی و سریانی آمده است. تا پیش از دوره قاجار و آشنایی ایرانیان با آثار مورخان غربی درباره تاریخ ایران پیش از اسلام و رونق کاوش‌های باستان‌شناسی در این باب، تصور مردم از گذشته پیش از اسلام این سرزمین مطابق حماسه ملی ایران بود. آنها مندرجات این حماسه ملی را همان تاریخ ایران پیش از اسلام می‌دانستند. روایت مورخان دوره اسلامی نیز در چارچوب کلی با آن مطابقت داشت. البته عناصر فوق طبیعی در این حماسه به چشم می‌خورد، اما این عناصر در همان منابع حماسه به گونه‌ای تأویل شده بودند که با واقعیت مطابقت یابند.<sup>۱</sup> گسترش پژوهش‌های ایران‌شناسی در سده‌های نوزدهم و بیستم میلادی از یک سو و آشنایی ایرانیان با سلسله‌های ماد و هخامنشی<sup>۲</sup> از سوی دیگر، دو مسأله مهم را پیش روی پژوهشگران نهاد: نخست آنکه چرا در منابع مهم حماسه ملی ایران، به ویژه اصلی‌ترین منبع آن، شاهنامه، نشانی از شاهان ماد و هخامنشی نیامده

<sup>۱</sup> معروف‌ترین نمونه این دست تأویل‌ها بیت معروف فردوسی در دیباچه شاهنامه است:

از او هرچه اندر خورد با خرد  
دگر بر ره رمز معنی برد (فردوسی، ۱۳۸۶/۱: ۱۲)

(فردوسی، ۱۳۸۶/۱: ۱۲)

<sup>۲</sup> البته نام شاهان هخامنشی در آثار برخی مورخان دوره اسلامی چون ابن عبری و ابوریحان بیرونی آمده بود، اما آنها از منابع غیر ایرانی استفاده کرده بوده‌اند. درباره ابوریحان بیرونی رک. (یار شاطر، ۱۳۵۷: ۲۶۸-۳۰۲).

است<sup>۱</sup> و دیگر اینکه آیا احتمال دارد برخی از شخصیت‌ها یا حوادث حماسه ملی ایران اصل تاریخی داشته باشند.

نوشتار حاضر به مسأله دوم می‌پردازد که بحث‌های درازدامنی را میان ایران‌شناسان برانگیخته است. این بحث‌ها بیشتر ناظر به اصل تاریخی شاهان کیانی و خاندان پهلوانان سیستان و چند تن از پهلوانان درگاه کیان، چون گیو و گودرز و بیژن است و بر سایر وجوه نسبت تاریخ با حماسه ملی ایران سایه افکنده است. پیش از نقل آرا در این باب به نسبت میان تاریخ و حماسه به طور عام می‌پردازیم و سپس این جنبه‌ها را در حماسه ملی ایران بررسی خواهیم کرد.

### ۱- حماسه و تاریخ

یکی از مهم‌ترین کارکردهای حماسه در جوامع پیشامدرن نقش آن در انتقال رویدادها و خاطره‌های دوره‌های پیشین به نسل‌های بعدی بوده است. (کنستان و رافلاوب، ۲۰۱۰: ۱) از این رو می‌توان حماسه را با تاریخ که موضوع اصلی آن رویدادهای گذشته و گزارش ما از آنهاست (استنفورد، ۱۳۷۹: ۱۱)، سنجید. ابزار انتقال این حماسه‌ها تا پیش از تدوین و تثبیت نهایی آنها در قالب اثری مکتوب، شعر شفاهی بوده است. این ابزار در عین حال که قابلیت‌ها و امکاناتی برای حفظ مطالب و انتقال آنها به مخاطبان بعدی دارد، در ذات خود دچار کاستی‌هایی است که صحت و امانت‌داری آن را در نقل مطالب، به معنای امروزی آن، زیر سؤال می‌برد.

بنابراین نخستین مشکلی که بر سر راه استفاده از حماسه برای دست یافتن به داده‌های تاریخی وجود دارد، مسأله چگونگی حفظ این داده‌ها است. بررسی‌های انجام شده در جوامع فاقد فرهنگ نوشتاری، نشان می‌دهد که داده‌های تاریخی حداکثر تا سه نسل در یاد افراد می‌ماند و پس از آن تحریف می‌شود (کنستان و رافلاوب، ۲۰۱۰: ۳) و در اکثر موارد مطابق الگوهای حماسی تغییر شکل می‌دهد. چه بسا در چنین حالتی روایت تاریخی چنان در قالب الگوهای حاکم بر ساخت حماسه فرو رود که تشخیص اصل تاریخی آن ناممکن گردد، به ویژه که حماسه در ذات خود روایت پهلوانی‌ها و اعمال قهرمانانه گذشتگان است (کنستان و رافلاوب، ۲۰۱۰: ۲) و از این روی گرایش دارد تا هر

<sup>۱</sup> در این باب پاسخ این مسأله رک. یارشاطر، ۱۳۵۷.

واقعه‌ای را مطابق چنین الگویی ضبط کند. خصلت حماسی حماسه‌ها تا حد زیادی مدیون چنین الگویی است. وجه افتراق میان آثاری چون غرراخبار ثعالبی و شاهنامه فردوسی، که مواد یکسانی دارند، نیز از همین جا پدید می‌آید و روایت حماسی را از روایت تاریخی دور و به روایات اساطیری نزدیک می‌کند. این الگوهای مثالی مولود نگاه پیشامدرن به مقوله «تاریخ» و «واقعیت تاریخی» هستند که اصولاً واقعیت را چیزی جز تکرار و تقلید نمونه‌های ازلی و کردارهای مثالی نمی‌داند (الیاده، ۱۳۷۸: ۴۹). حافظه تاریخی جوامعی که چنین نگاهی به تاریخ دارند تنها در صورتی می‌تواند یک واقعه تاریخی را در خود جای دهد که آن را با الگوهای مثالی سازگار کند. روایات ازدهاکشی اشخاص تاریخی از همین دست است (الیاده، ۱۳۷۸: ۵۱-۵۲).

به این ترتیب ممکن است هر حماسه در صورت اولیه و آغازین خود بالقوه هسته‌ای تاریخی داشته باشد. رویکرد تاریخ‌گرایانه در مطالعات حماسی که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم رواج یافت، وجود این هسته تاریخی را مسلم می‌دانست. (کالام<sup>۱</sup>، ۱۹۸۴: ۱۸۵) هکتور مونرو چادویک، یکی از مهم‌ترین کسانی که با این رویکرد به مطالعه حماسه پرداخت، دوره‌ای به نام «عصر پهلوانی»<sup>۲</sup> را در تاریخ ملل تعریف کرد که دوران نضج روایات پهلوانی است و داستان‌های حماسی منعکس‌کننده آن هستند. او بر اصل تاریخی داستان‌های حماسی تأکید داشت و ظاهر افسانه‌آمیز و غیر واقعی آنها را در اثر درآمیختن‌شان با عناصر غیر تاریخی می‌دانست (چادویک و چادویک، ۱۳۷۶: ۱۷۵). این نوع نگاه به داستان‌های حماسی سابقه‌ای بسیار طولانی داشت. در عصر کلاسیک نیز توسیدید مورخ، با وجود آنکه روایت هومر از جنگ‌های تروا را موثق نمی‌دانست، در واقعی بودن آنها هیچ تردیدی نداشت (بورا، ۱۹۶۶: ۵۰۸). مورخان دوره اسلامی نیز در برخورد با داستان‌های ایران پیش از اسلام چنین رویکردی را داشتند و فقط به تأویل یا حذف عناصر فوق طبیعی آنها می‌پرداختند.

در مقابل در قرن بیستم، پایه‌گذاران و پیروان مکتب اسطوره‌شناسی تطبیقی جدید داستان‌های پهلوانی را صورت «تاریخی شده» و «انسانی شده» اسطوره‌ها می‌دانستند که سرگذشت ایزدان را در قالب داستان‌های آدمیان روایت می‌کرد (دومزیل، ۱۹۸۳: ۲۱). البته دومزیل این مسأله را به همه حماسه‌های هند و اروپایی، مثل حماسه‌های هومری،

<sup>۱</sup>. Calame

<sup>۲</sup>. Heroic age

تعمیم نداد و در مواردی چون رد کردن اصل تاریخی هادینگوس<sup>۱</sup> (دومزیل، ۱۹۸۳ : ۲۷) و کیانیان (دومزیل، ۱۹۸۳ : ۱۴۳-۱۴۴) به نقد روش پیروان رویکرد تاریخ‌گرایانه پرداخته است. اختلاف اصلی میان این دو گروه، واقعی بودن یا واقعی نبودن هسته داستان‌های حماسی است. خود دومزیل در بحث در باب اصل تاریخی کیانیان، آنجا که سایر پژوهشگران از واژه *historicité* (تاریخی بودن) استفاده می‌کنند، لفظ *autencité* در معنی صحت داشتن و واقعی بودن را به کار می‌برد (دومزیل، ۱۹۸۳ : ۱۴۳). مهم‌ترین عاملی که سبب تردید دومزیل و پیروانش در واقعی بودن هسته اصلی حماسه‌ها می‌شد، الگوهای حماسی و اساطیری بودند. به نظر دومزیل این الگوها در بسیاری از حماسه‌ها «جایی برای واقعیات باقی نگذاشته‌اند؛ یا اگر در آغاز چنین واقعیاتی وجود داشته‌اند. آن چنان پنهان شده و تغییر شکل داده‌اند که از آن‌ها بقایایی تشخیص‌ناپذیر مانده است» (دومزیل، ۱۹۸۳ : ۲۱-۲۲). می‌بینیم که او در واقع نه در وجود هسته تاریخی حماسه‌ها بلکه در امکان تشخیص و اثبات آن‌ها تردید دارد. این واکنشی است به زیاده‌روی‌های پیروان رویکرد تاریخی که در بسیاری موارد بدون آوردن استدلال‌های متقن و بر پایه کوچک‌ترین شباهت یا با حداقل شباهت‌های اسمی قهرمانان حماسه و اشخاص تاریخی را بر هم تطبیق می‌دادند.

اصل تاریخی داستان‌های حماسی را از دو جنبه می‌توان بررسی کرد: یک بار به اعتبار واقع‌های که در داستان روایت می‌شود و بار دیگر به اعتبار اشخاص دست اندر کار آن واقعه است. پس یک داستان پهلوانی از منظر تاریخی در یکی از چهار وضعیت زیر قرار می‌گیرد:

- الف) داستان روایت شده هسته «واقعی» دارد و بر یک حادثه تاریخی معین دلالت می‌کند، اما به اشخاصی نسبت داده شده که در اصل با آن واقعه مرتبط نبوده‌اند.
- ب) داستان درباره افرادی است که از وجود «تاریخی» آن‌ها باخبریم، اما وقایعی که به آنها نسبت داده می‌شود، بیش از آن با عناصر فوق طبیعی و افسانه‌آمیز درآمیخته‌اند، که بتوان برای آنها هسته‌ای «واقعی» در نظر گرفت.
- ج) نه اشخاص حماسه و نه رویدادهای آن «واقعی» نیستند.

---

<sup>۱</sup> قهرمان یکی از ساگاهای (داستان‌های پهلوانی) ایسلندی که او را با یکی از پادشاهان مذکور در کتاب ساکسوگراماتیوکوس که نام دیگری داشت یکی می‌شمردند، اما دومزیل وی را نمود اساطیری یکی از ایزدان اسکاندیناوی به نام نیورد می‌دانست.

د) هم اشخاص و هم رویدادهای حماسه، اغلب رویدادهای حماسه، «واقعی» هستند یا هسته‌ای «واقعی» دارند.

حماسه‌هایی که با حالت (د) مطابقت دارند، همان حماسه‌های تاریخی هستند که در بسیاری از زبان‌ها و فرهنگ‌ها از جمله زبان فارسی (صفا، ۱۳۷۸: ۳۴۱-۳۷۲) و لاتین (رافلاوب، ۲۰۰۵: ۶۵-۶۶) نمونه‌هایی دارند. در حماسه ملی ایران جز بخش‌هایی از داستان اسکندر و داستان‌های پهلوانی دوره ساسانی، چون داستان اردشیر بابکان و داستان بهرام چوبین، کمتر داستانی را می‌توان حماسه تاریخی نامید.

به زعم نگارنده مهم‌ترین تفاوت حماسه‌های تاریخی با سایر حماسه‌ها در آن است که اشخاص و وقایع تاریخی در این دست حماسه‌ها نه تنها با همان نام و نشانی که در تاریخ بدان مشهورند ظاهر شده‌اند، بلکه همه یا قسمت‌هایی از سرگذشت آنان نیز، با وجود آنکه تحت تأثیر الگوهای حماسی قرار گرفته و دچار تغییراتی شده، به حماسه راه یافته است.<sup>۱</sup>

این احتمال نیز وجود دارد که یک واقعه تاریخی همراه اشخاص مرتبط با آن به دورانی دیگر منتقل شوند. چنین وضعیتی، اگر اثبات شود، می‌توان صورتی استثنایی از حالت (د) دانست که عناصر غیر تاریخی آن، زمان یا مکانی که در اصل با آن رویداد ارتباطی نداشته‌اند، با عناصر تاریخی برآمده از هسته واقعی‌اش برابری می‌کنند.

کسانی که به وجود هسته تاریخی حماسه‌ها قائلند، معتقدند که با پیراستن عناصر غیرتاریخی حماسه می‌توان به آن دست یافت. چادویک در طبقه‌بندی خود از عناصر غیرتاریخی حماسه‌ها ذکری از الگوهای اساطیری و حماسی داستان‌های پهلوانی نمی‌کند و ظاهراً آنها را در شمار عناصر فوق طبیعی یا موتیف‌های برساخته یا عاریتی از داستان‌های دیگر می‌آورد و قابل حذف می‌داند (چادویک و چادویک، ۱۳۷۶: ۲۶۰ - ۲۸۳). چنین کاری به سادگی قابل انجام نیست، زیرا این عناصر غیر تاریخی در بسیاری موارد ساختار

<sup>۱</sup> دکتر امیدسالار اختلاف حماسه تاریخی و ملی را در بیان واقع‌گرایانه یکی و بیان نمادین آن دیگری می‌داند (امیدسالار، ۱۳۸۹: ۵۱۱). به بیان دیگر اختلاف آنها در تفاوت رویکردشان نسبت به وقایع و اشخاص واحد است. مطابق تعریفی که ما ارائه دادیم اگر یک حماسه ملی بر حالت (د) منطبق باشد، می‌توان آن را حماسه تاریخی ملی دانست که با رویکرد ملیش از سایر حماسه‌های تاریخی، برای مثال ظفرنامه مستوفی، جدا می‌شود. هم چنان که اثری چون خداوندنامه فتحعلی‌خان صبا را که در باب دوران خلافت و نبردهای امام علی (ع) است، می‌توان حماسه تاریخی دینی دانست.

اصلی حماسه را به وجود می‌آورند و با حذف آنها دیگر چیزی از حماسه بر جای نمی‌ماند. همچنین آنچه با زدودن این عناصر غیر تاریخی از حماسه باقی می‌ماند، لزوماً بر واقعه یا شخص تاریخی معینی دلالت نمی‌کند و فقط مؤید این امر است که آن حماسه بالقوه می‌تواند هسته‌ای تاریخی داشته باشد که همان فرض اولیه است و اگر نشان دهیم حماسه‌ای می‌توانسته بالقوه هسته تاریخی داشته باشد، وجود این هسته تاریخی اثبات نمی‌شود.

اما اگر نام فردی تاریخی، به عنوان شخصیتی فرعی، در زمینه داستانی مشحون از عناصر غیر طبیعی ذکر شود و هیچ نشانی از سرگذشت حقیقی آن فرد در حماسه نباشد، آیا می‌توان نام آن فرد را عنصری تاریخی در آن حماسه دانست؟ پاسخ این پرسش بستگی تامی به تصور ما از عناصر تاریخی حماسه دارد. کسانی که با رویکرد تاریخ‌گرایانه به مطالعه حماسه می‌پرداختند، می‌کوشیدند ثابت کنند بیشتر قهرمانان داستان‌های پهلوانی اگر در اصل یک شخصیت تاریخی معین که به قلمرو حماسه راه یافته است نباشند، حداقل عناصری از یک شخصیت تاریخی معین را، که معمولاً نقاط مشترک آن شخصیت تاریخی و قهرمان حماسه است، در خود دارند و این عناصر را همان عناصر تاریخی حماسه می‌دانستند. در مواردی نیز که این اشتراکات از حد نام دو شخص بیرون نمی‌رفت، سعی بر این بود که اعمال و سرگذشت شخصیت حماسی را به گونه‌ای تفسیر کنند که با کردارها و حوادث زندگی شخصیت تاریخی همخوانی داشته باشد. چنین تفاسیری در بسیاری از موارد فقط با نادیده گرفتن بسیاری از نکات مهم حماسه ممکن می‌شد. نام یک شخص تاریخی در حماسه عنصری تاریخی است، اما در شرایطی که ذکر کردیم تنها نشانه ورود آن فرد به قلمرو حماسه است و به هیچ وجه پیش فرض اصل تاریخی حماسه‌ها را اثبات نمی‌کند. در این زمینه می‌توان حماسه خاوران‌نامه را مثال زد. قهرمان اصلی این حماسه امام علی (ع) است و بسیاری از شخصیت‌های آن معاصران ایشانند (صفا، ۱۳۷۸: ۳۷۳). اما حوادث آن نه مبنایی تاریخی دارند و نه نسبتی با سرگذشت قهرمان اصلی حماسه. مواردی نیز وجود دارند که قهرمان حماسه با شخصیتی تاریخی که شهرت چندانی ندارد و سرگذشتش نیز چندان شناخته شده نیست، هم نام است، اما شباهت مهم دیگری به او ندارد. در این صورت نیز نه تنها نمی‌توان با قاطعیت آن شخص را دارای اصل تاریخی دانست، بلکه ممکن است نامش نیز عنصری تاریخی نباشد.

مسأله دیگری که در نسبت تاریخ و حماسه مطرح می‌شود، زمانی است که حوادث حماسه در آن رخ می‌دهد. چنانکه گفتیم چادویک این زمان را عصر پهلوانی می‌نامد و قائل به وجود چنین دوره‌ای در تاریخ ملل صاحب حماسه است. البته عصر پهلوانی بسیاری از ملل قابل تطبیق بر یک دوره تاریخی مشخص نیست، اما در اکثر حماسه‌ها می‌توان عناصر و نشانه‌هایی از دوره‌های تاریخی مختلف را مشاهده کرد، این امر به ویژه در باب حماسه‌هایی چون مه‌ابه‌ارته (فیتزجرالد، ۲۰۱۰: ۱۰۳)، ایلیداد (گرتلین، ۲۰۱۰: ۱۲۶-۱۲۸) و حماسه ملی ایران (خالقی مطلق، ۱۳۸۶: ۱۳۱-۱۳۲) که میان تشکیل هسته اولیه تا تدوین صورت نهایی و مکتوب آنها فاصله زمانی درازی وجود دارد، صادق است. مسأله اصلی در این باب تشخیص زمان ورود این عناصر به حماسه و تعیین دوره یا دوره‌هایی است که این نشانه‌ها، اعم از اشیاء و رفتارها و آداب و رسوم و اوضاع اجتماعی، منعکس می‌کنند. بر طبق نظریه ملغمه<sup>۱</sup>، حماسه‌ها ملغمه‌ای از آداب و رسوم و رفتارها و اوضاع اجتماعی دوره‌های مختلف تدوین خود را نشان می‌دهند (گرتلین، ۲۰۱۰: ۱۲۸).

اختلاف مهم این طرز نگاه به حماسه با رویکرد پیشین در این است که در اینجا به جای اشخاص و حوادث، محققان می‌کوشند که اوضاع اجتماعی و سیاسی و آداب و رسوم و رفتارها و نهادها و اشیاء مذکور در حماسه را بر نظایرشان در یک دوره تاریخی خاص تطبیق دهند. چنین نگرشی به نسبت حماسه و تاریخ تا حد زیادی مولود نگاهی است که در اواخر قرن بیستم با رواج «تاریخ‌گرایی جدید» به وجود آمد و باعث شد تا مورخان در پرتو گفتمان‌های سیاسی و اجتماعی توجه ویژه‌ای به تاریخت متن داشته باشند (گرتلین، ۲۰۱۰: ۱۳۰). بر این اساس حماسه خود به مثابه تاریخ در نظر گرفته می‌شود، نه یک منبع تاریخی و دیگر اصراری بر استخراج هسته تاریخی آن که بیانگر تاریخی خارج از روایت حماسه است، ندارد. طبق این رویکرد چه حماسه را دارای هسته تاریخی بدانیم چه به کلی بر ساخته و غیرتاریخی، می‌توان تصویری از اوضاع و احوال و آداب و رسوم یک دوره تاریخی خاص را در آن یافت. وجه اشتراک این دو رویکرد نسبت دادن عناصر حماسه، در یکی قهرمانان و حوادث و در دیگری رفتارها و اوضاع اجتماعی، به یک دوره تاریخی معین است. بنابراین بدیهی است که در هر دو مورد باید عناصر حماسه را با آنچه در شواهد خارج از حماسه آمده سنجید. گرچه این شواهد خارجی

<sup>۱</sup>. *amalgam theory*



بسته به ویژگی‌های هر حماسه متفاوت است، اما عناصر مورد نظر رویکرد اخیر در اغلب موارد متناسب با دوره تثبیت یک حماسه شفاهی، یعنی به کتابت در آمدن آن است. این امر ما را به سومین وجه از نسبت تاریخ و حماسه، یعنی تأثیر اوضاع سیاسی و اجتماعی دوران تثبیت حماسه بر آن رهنمون می‌سازد. چنین تأثیری مسائل متنوعی از دلایل تثبیت حماسه تا تلقی مردمان عصر تثبیت از حماسه را در بر می‌گیرد. برخلاف دو وجه پیشین، در این وجه انتظار مطابقت و سازگاری مطالب حماسه و شواهد خارجی را نداریم، بلکه در پی آنیم تا از طریق مقایسه حماسه و شواهد خارجی هم زمان با تثبیت آن به افکار سراینده‌گان و تثبیت‌کنندگان پی‌ببریم و دلایل برجسته شدن برخی از عناصر، فراموش شدن یا بر جای ماندن هسته تاریخی آن یا بعضی عناصر تاریخی و گاه رواج بیشتر یک روایت از میان چندین روایت موجود را بدانیم. در سطور آتی سه وجه یاد شده از نسبت میان حماسه و تاریخ را در حماسه ملی ایران می‌سنجیم.

## ۲- وضعیت حماسه ملی ایران

حماسه ملی ایران در صورت فعلی آن نتیجه پیوند و آمیزش دو جریان کلی داستان‌های پهلوانان و روایات شاهان است که در چارچوب سرگذشت شاهان و توالی فرمانروایی آنان روایت می‌شود. سرگذشت شاهان به دو بخش تقسیم می‌شود: داستان‌های پیشدادیان و داستان‌های کیانیان. از میان شاهان پیشدادی جمشید و فریدون و ضحاک (اژی‌دهاک) و از میان فرمانروایان کیانی کاووس معادل هندی و ودایی دارند و پیشینه آنها به دوران هند و ایرانی می‌رسد. برخی از این افراد در متون هندی سرشت ایزدی دارند و در اصل اساطیری آنها تردیدی نیست.

کهن‌ترین شاهد نام و سرگذشت دیگر شاهان این دو سلسله در متون اوستایی آمده است و از همین روی از دو جنبه می‌توان به نفوذ تاریخ در روایات ایشان پرداخت: یک بار از منظر اصل تاریخی این اشخاص و دیگر بار از منظر وجود عناصر تاریخی در داستان‌های شان.

البته تردید در باب منشأ تاریخی کیانیان مانع از توافق بر سر ورود عناصر تاریخی و نشانه‌هایی از دوره‌های مختلف تدوین به سرگذشت آنها نشده است. برای نمونه در داستان نبرد هاماوران اگر هاماوران را همان حمیر و یمن بدانیم، که عموم

پژوهشگران بر آن توافق دارند، بسیار محتمل است که روایت فعلی پس از لشکرکشی ایرانیان به یمن در زمان خسرو انوشیروان شکل گرفته باشد (کریستن سن، ۱۳۸۱: ۱۸۶).

مواردی از این دست بیشتر در آن بخش از حماسه ملی به چشم می‌خورد که در اوستای موجود و کتاب‌های پهلوی ذکر نشده است. در عین حال چارچوب اصلی و بخش عمده سرگذشت کیانیان بر اساس سنت دینی زردشتی است و جز در مواردی اندک که نمونه‌هایی از آن ذکر شد، ریشه در اوستا دارد. اما داستان‌های پهلوانان از گونه‌ای دیگر است. بخش عمده این روایات را چرخه داستان‌های پهلوانان سیستان (خاندان رستم) و داستان‌های خاندان کاوه (قارن) خاندان طوس و خاندان ویسه تشکیل می‌دهند. از میان این پهلوانان گرشاسپ، که در تواریخ دوره اسلامی و منظومه‌های حماسی فارسی نیای پهلوانان سیستان است، توس و خاندان ویسه اصل اوستایی دارند. از آنجا که برای محققان قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم وجود اصل هند و ایرانی شخصیت‌های حماسه ایران مهم‌ترین ملاک تشخیص منشأ تاریخی یا اسطوره‌ای بود، نیامدن نام سایر پهلوانان در اوستا احتمال داشتن اصل تاریخی یا وجود هسته تاریخی در داستان‌های ایشان را تقویت کرد.

مارکوارت و هرتسفلد با تطبیق اشخاص و رویدادهای ایران اشکانی قرن اول ق.م. بر حوادث و اشخاص حماسه ملی، از زمان کیخسرو تا گشتاسپ، کوشیدند تا نشان‌دهند که این بخش از حماسه ملی ایران بازتاب بخشی از تاریخ اشکانیان است (مارکوارت، ۱۸۹۵: ۶۳۴ - ۶۴۵ - هرتسفلد، ۱۹۳۱-۱۹۳۲: ۱۱۳-۱۱۴). سکوت منابع فارسی و عربی در باب تاریخ اشکانیان و اذعان مؤلفان این آثار به نیافتن آن در مآخذ خویش، این محققان را بر رای خویش استوارتر کرد، زیرا این چنین تاریخ چند سده پادشاهی اشکانی از میان نرفته بود، بلکه به صورتی دگرگون در حماسه ملی حفظ شده بود. متأسفانه این محققان در راه کشف هسته تاریخی حماسه و بازیافتن تاریخ گمشده اشکانیان جانب احتیاط را فرو نهادند و نه تنها به الگوهای حماسی توجه نکردند، بلکه حتی گاهی کوچک‌ترین شباهت‌ها را دلیل بر یکی بودن فرد تاریخی و شخصیت

حماسی دانستند<sup>۱</sup>. البته مارکوارت در این میان به نکات قابل توجهی نیز دست یافت که بر خلاف آن زمینه کلی که کیخسرو را معادل اردوان دوم و هر یک از اشخاص دیگر را بازتاب یکی از افراد آن دوره می‌دانست، از سوی دیگران نیز مورد پذیرش قرار گرفت. او بر آن بود که نام گودرز کشواد و پسرش گیو در حماسه ملی برگرفته از نام گودرز اول، پادشاه اشکانی، و پدرش گیو باشد. همچنین دریافت که میلاد، نام پدر یا خاندان گرگین در حماسه ملی، صورتی دیگر از نام «مهرداد» و با نام خاندان مهران مرتبط است (مارکوارت، ۱۸۹۵: ۶۳۴). همین امر سبب شد تا نولدکه احتمال دهد که در اثر نفوذ خاندان‌هایی بزرگی چون خاندان کارن که در دوره ساسانی نیز بسیار قدرتمند بوده‌اند، نیاکان آنان نیز به حماسه ملی وارد شدند. این پهلوانان در حماسه ملی ایران همان پایگاهی را داشتند که بزرگان دربار ساسانی در مقابل شاه که خویش را از اعقاب شاهان کیان می‌شمرد، دارا بودند (نولدکه، ۱۳۸۴: ۳۹). در واقع این پژوهشگران با یافتن شباهتی میان شخصیت حماسی و تاریخی، آن دو را متناظر فرض می‌کردند و می‌کوشیدند تا سایر خصوصیات آن‌ها و حوادث زندگی‌شان را نیز با هم تطبیق دهند. چون در مورد فعلی چنین شباهتی هم‌نامی بین چند تن از پهلوانان دربار کیان و تعدادی از شاهان اشکانی است، شبکه‌ای به وجود می‌آید که در آن اولاً بسیاری اشخاص حماسی دیگر که این شباهت اسمی در موردشان صادق نیست، معادل افراد تاریخی فرض می‌شوند و ثانیاً حوادثی که چندان شباهتی ندارند، یکی به نظر می‌رسند و به این ترتیب شباهت اسمی دو فرد که در نگاه نخست دلیل قاطعی برای یکی انگاشتن آن‌ها نبود، در بافت این شبکه همسان‌انگاری به استدلالی محکم بدل می‌شود. اما از آنجا که کل شبکه بر اساس همین شباهت اسمی ساخته شده است، این روش برای اثبات یکی بودن اشخاص حماسی و تاریخی یا تأثیر گرفتن آن‌ها از یکدیگر کافی نیست.

بسیاری از پژوهشگران که تمایلات تاریخ‌گرایانه داشتند گیو و گودرز حماسه ملی را همان گودرز اشکانی و پدرش دانستند و همین امر سبب شد تا این انتظار به وجود آید که هر یک از شخصیت‌های مهم دوران کیان که اصل اوستایی آن‌ها مشخص

<sup>۱</sup>. هرتسفلد به صراحت نوشت: «نه تنها نام‌ها، اشخاص و وقایع، بلکه اصولاً هر آنچه در چنین داستان پهلوانی کهنی اصل اساطیری ندارد، براساس حوادث عصر اشکانی سروده شده است.» (۱۱۴) و با چنین پیش‌فرضی حتی در شخصیت گشتاسپ نشانه‌هایی از شخصیت بلاش اول را مشاهده کرد (۱۱۴).

نیست، باید بازتاب یکی از شخصیت‌های تاریخی دوران اشکانی باشد که نمونه بارز آن یکی پنداشتن رستم با گندفر هندوسکایی (هرتسفلد، ۱۹۳۱-۱۹۳۲: ۱۱۴-۱۱۶) و یا یافتن نشانه‌هایی از سورن فاتح نبرد حران در وجود وی (عالی‌شان، ۱۹۸۹: ۲۱-۲۲) است. اما اطلاعات فعلی ما از زمان اشکانی امکان تطبیق مسلم هیچ یک از شخصیت‌ها و حوادث حماسه ملی بر اشخاص و رویدادهای این دوران را فراهم نمی‌آورد. گیو و گودرز جز اشتراک نام هیچ شباهتی با فرمانروای اشکانی ندارند، از همین روی نمی‌توان لزوماً آن‌ها را با شهریار اشکانی و پدرش یکسان پنداشت و اشخاصی تاریخی دانست که به حماسه راه یافته‌اند.

حتی اگر قائل به ارتباطی میان پهلوانان حماسه و شاهان و شاهزادگان اشکانی باشیم این پرسش وجود دارد که آیا سرگذشت واقعی این اشخاص با چارچوب کلی حماسه ملی ایران سازگار شده و در دل آن جای گرفته یا اینکه سرگذشتی که به آن‌ها نسبت داده شده در اصل قهرمانان دیگری داشته، چه تاریخی و چه غیرتاریخی، که نام این افراد جایگزین نام آن‌ها شده است؟ در نگاه اول چنین به نظر می‌آید که داستان‌های این پهلوانان برگرفته از سرگذشت واقعی هم نامانشان است، زیرا در اوستا و متون پهلوی ذکری از این وقایع نیست. همچنین نقش پررنگ خاندان‌های پهلوانی در این داستان‌ها با فتودالیسم اشکانی بیش از روایات شاهان که در آن به سرگذشت شاهان و پهلوانان منفرد اشاره شده است، تناسب دارد. اما بررسی دقیق‌تر متون اوستایی نشان می‌دهد که تصور خاندان‌های «پهلوانی» بسیار قدیم‌تر از دوره اشکانی است. در بندهای ۳۷ و ۳۸ فروردین یشت به دو خاندان خشتاوی<sup>۱</sup> و کرشنز<sup>۲</sup> اشاره می‌شود که با دانو<sup>۳</sup>ها، یکی از قبایل تورانی (بارتلمه، ۱۹۶۱: ۷۳۴) جنگیدند و به یاری فرورهای اشونان بر آنان پیروز شدند (مولایی، ۱۳۸۲: ۴۷). به این ترتیب، می‌توان پنداشت که داستان‌های نبرد پهلوانان دربار کیکاووس و کیخسرو با تورانیان ریشه در اشارات اوستایی دارد و لزوماً مولود گنجاندن سرگذشت خاندان‌های اشکانی در چهارچوب حماسه ملی ایران نیست. گرچه به سبب فقدان اطلاعات بیشتر در باب این دست اشارات اوستایی و نیز جزئیات تاریخ اشکانی هیچ یک از این دو را نمی‌توان با اطمینان منبع روایات حماسی دانست.

<sup>۱</sup>. Xštāuui

<sup>۲</sup>. Karšnaz

<sup>۳</sup>. Dānu

کشف همانندی نام‌های پهلوانان کیانی و شاهان اشکانی سبب شد تا محققان عصر اشکانی را زمان شکل‌گیری حماسه ملی ایران بدانند (فرای، ۱۳۸۳: ۳۱۸). علاوه بر این عقیده عموم بر این بود که یکی از چرخه‌ها یا جریان‌های اصلی حماسه ملی ایران، چرخه یا جریان اشکانی است (تفضلی، ۱۹۹۶: ۸۰). این چنین بسیاری از مسائلی که در حماسه ملی از آن سخن رفته است، از اوضاع سیاسی و مسائل اجتماعی گرفته تا اشیاء، بازتاب همان مسائل در دوره اشکانی پنداشته شد (شهبازی، ۱۹۹۳: ۱۵۹). این در حالی است که تقریباً همه محققان بر سر این نکته که کتابت و تدوین نهایی حماسه ملی ایران در عصر ساسانی صورت گرفت، توافق دارند. در واقع پذیرش شکل‌گیری روایات حماسی در عصر اشکانی به پذیرش تئوری ملغمه در باب حماسه ملی ایران می‌انجامد. یعنی می‌توان از سه لایه اوستایی (در مواردی هند و ایرانی)، اشکانی و ساسانی حماسه ملی ایران سخن گفت. اما کمتر رسم و آیین و نشانه‌ای از تاریخ اجتماعی در حماسه ملی یافت می‌شود که بتوان با اطمینان آن را منحصر به دوره اشکانی دانست و قابل انتساب به لایه اوستایی یا لایه ساسانی نباشد. عناصر اشکانی حماسه ایران که قابل تشخیص و قابل اثبات باشند، از چند نام و شاید چند رسم و آیین تجاوز نمی‌کنند. به نظر می‌رسد تصویری که محققان از عصر اشکانی به عنوان عصر پهلوانی در تاریخ ایران دارند و تصوراتشان نسبت به خاندان‌های بزرگ اشکانی و حکومت فئودالی ایشان و خنیاگران پارتی نیز به آن قوت بخشیده است، سبب شده تا این دوره را زمان شکل‌گیری حماسه ملی ایران بدانند.

اما حداقل دو تا از این عوامل اصلی در دوره ساسانی نیز استمرار می‌یابند و وجود آن‌ها در تاریخ ایران منحصر به عصر اشکانی نیست. بویس بخش مهمی از مقاله خود به نام «گوسان پارتی و سنت خنیاگری ایرانی» را به سنت خنیاگری در زمان ساسانی اختصاص می‌دهد (بویس، ۱۹۵۷: ۲۰-۲۷). همچنین بر همگان مسلم است که خاندان‌های بزرگ اشکانی در عصر ساسانی و اوایل دوره ساسانی نیز قدرت و شوکت خود را حفظ کردند. از آن گذشته، همچنان که برخی پژوهشگران اشاره کرده‌اند، اوضاع اجتماعی و سیاسی حماسه ملی ایران، به ویژه آن گونه که از شاهنامه استخراج می‌شود، به شدت به دوره متأخر پادشاهی ساسانیان، یعنی مقارن نگارش کتاب خداینامه، شبیه است (یارشاطر، ۱۳۵۷: ۲۸۵-۲۸۶). با این حال هیچ یک از دلایل بالا تاکنون سبب نشده که کسی دوره ساسانی را عصر پهلوانی فرض کند، از این روی دوره اشکانی را نیز نمی‌توان

با استناد به آن‌ها عصر پهلوانی دانست و انتظار یافتن عناصر قابل توجهی از آن دوره را در حماسه ملی ایران داشت. برای آنکه شکل‌گیری داستان‌های حماسه ملی را به عصر اشکانی منتسب کنیم به دلایلی بیش از آنچه گفته شد، نیازمندیم. اهمیت این عصر در شکل‌گیری حماسه ملی ایران هر چقدر باشد، در صورت فعلی حماسه نشانه چندانی از آن برجای نمانده است. البته این سخنان به هیچ وجه نافی اهمیت این دوره در انتقال حماسه ملی نیست. تأکید ما تنها بر این امر است که در وضعیت فعلی جز نام‌های شاهان اشکانی، هیچ نشانه متقنی از لایه اشکانی در حماسه ملی ایران مشهود نیست و نمی‌توان به روشنی زمان ورود این نام‌ها به حماسه ملی ایران را تعیین کرد. بنابراین تعیین دوره اشکانی به عنوان زمان شکل‌گیری داستان‌های مختلف حماسه ملی دور از احتیاط است. چه بسا گوسان‌های ساسانی تحت تأثیر وقایع عصر خود و روابط خاندان‌های بزرگ چنین صورتی را برای داستان‌های کهن رقم زدند یا اینکه داستان‌های جدیدی درباره نیاکان ممدوحان خود آفریدند که بعدها به حماسه ملی ایران راه یافت.

در واقع باید پذیرفت که در صورت فعلی حماسه ملی وقایع و اشخاص، از آغاز تا شروع داستان اسکندر و دارا، قابل انتساب به هیچ دوره تاریخی مشخصی نیستند. این داستان‌ها بر پایه مواد اوستا در بستر تاریخی بر حسب توالی شاهان و طبق الگوهای اساطیری و حماسی کهن که می‌توان شواهد آن را در اوستا و آثار به جای مانده از اقوام هند و اروپایی و چه بسا شرق نزدیک مشاهده کرد، شکل گرفتند. شاید چیزی از تاریخ مردمان اوستایی در آن باشد، اما با شواهد موجود استخراج این اطلاعات چندان میسر نیست. همچنین اثری از وضعیت زندگی مردمان اوستایی در حماسه ملی ایران به چشم نمی‌خورد، در حالی که در جای جای شاهنامه، عالی‌ترین نمونه آن، نشانه‌هایی از اوضاع سیاسی و اجتماعی اواخر عصر ساسانی، مقارن تدوین کتاب خداینامه، را می‌بینیم. بنابراین در صورت فعلی حماسه ملی ایران دو بخش اصلی قابل تشخیص است: بخش اوستایی که قسمت مهمی از مواد و چارچوب آن را فراهم کرده و بخش ساسانی که قالب فعلی آن را تشکیل داده و تنها لایه قابل مشاهده در آن است.

نگارش خداینامه و تدوین حماسه ملی در قالب تاریخی که شاهان ساسانی را به شهریان کیانی و پیشدادی و فرمانروایان اوستایی متصل می‌کرد، نیز نمونه‌ای از چنین تغییراتی به نظر می‌رسد. در جریان تألیف این اثر بخش‌هایی از حماسه ملی پررنگ‌تر، بخش‌هایی حذف و بخش‌هایی دگرگون شد. تحریرهای متفاوت از این اثر با

رویکردهای مختلف نوشته شد و چه بسا روایتی نو به روایات متعدد از یک داستان خاص اضافه شد. این چنین حماسه با تاریخ یک عصر خاص، زمان کتابت آن، پیوند یافت. چون آگاهی ما از کلیت حماسه ملی ایران از طریق نقل قول‌های پراکنده متون دوره اسلامی از تحریرهای گوناگون خداینامه ساسانی صورت گرفته است و ما پیش از آن از وجود صورت مدونی از حماسه ملی آگاه نیستیم، نمی‌توان پیش از عصر ساسانی این وجه از نسبت میان تاریخ و حماسه را بررسی کرد. گذشته از آن آنچه ما اکنون به عنوان حماسه ملی ایران می‌شناسیم بیش از هر چیز بر پایه روایتی است که شاهنامه فردوسی از این حماسه به دست می‌دهد. گرچه این روایت در چارچوب و بسپاری از نکات کلی خود با روایت برخی کتاب‌های فارسی میانه و تواریخ دوره اسلامی از تاریخ ایران پیش از اسلام همخوانی دارد، اما از آنجا که آثار یاد شده فاقد خصلت حماسی شاهنامه هستند، به سادگی نمی‌توان آنها را در شمار روایات حماسی جای داد. یکی از مهم‌ترین وجوه افتراق این روایات با شاهنامه، گذشته از مسائل بیانی و زبانی، این است که سرگذشت پهلوانان و خاندان‌های پهلوانی در آنها جایگاه مهمی ندارد و تنها به اقتضای نقشی که پهلوانان و اعمال ایشان در سرگذشت شاهان داشته‌اند، از آنها یاد می‌شود و برخلاف شاهنامه که بسپاری از داستان‌های پهلوانان از داستان‌های شاهان قابل تفکیک است، در این کتب، جز در موارد استثنایی، اگر یادی از پهلوانان شده به اقتضای نقش آنان در سرگذشت شاهان است. اگر بپذیریم منبع فردوسی در سرایش شاهنامه، شاهنامه ابومنصوری بوده (خالقی، ۱۳۸۶: ۳-۴) و او همه داستان‌های منبع خویش را بی کم و کاست به نظم کشیده است، آنگاه می‌توان اقتضات دوره اسلامی و زمانه تدوین شاهنامه ابومنصوری را نیز در شکل‌گیری این روایت خاص از حماسه دخیل دانست.

روایتی که داستان‌های پهلوانان، به ویژه خاندان پهلوانان سیستان، را نیز به موازات سرگذشت شاهان پیش می‌برد و سعی در به هم پیوستن - اگر نه تلفیق - آن دو دارد. این جریان ریشه در دوران پیش از اسلام و پیش از نگارش خداینامه دارد، زیرا در داستان‌هایی چون آوردن کیخسرو از توران، جنگ‌های خونخواهی سیاوش در زمان کاووس و نبرد رستم و اسفندیار ما با تلفیق دو جریان اصلی سرگذشت شاهان و پهلوانان مواجه هستیم. از سوی دیگر به واسطه وجود متونی چون «قطعه سغدی» داستان رستم (قریب، ۱۳۸۶: ۱۶۷-۱۷۳) از وجود داستان‌های مستقل در باب برخی پهلوانان

آگاهیم. بازشناسی آنچه، احتمالاً، در عصر ساسانی سبب تلفیق این دو جریان مهم حماسه ملی ایران گشته و آنچه در دوره اسلامی به این روند استمرار بخشیده و موجب تثبیت آن در شاهنامه ابومنصوری گشته، از مهم‌ترین وجوه نسبت تاریخ با حماسه ملی ایران است.

### نتیجه

از سه وجهی که برای نسبت میان تاریخ و حماسه بر شمردیم، فقط وجه دوم و سوم در حماسه ملی ایران قابل پیگیری است و وجه نخست، یعنی جستجوی حماسه ملی ایران برای یافتن ردپایی از شخصیت‌ها و رویدادهای تاریخی، با اطلاعات موجود مشکل راه به جایی می‌برد. تا زمانی که الگوهای حماسی حاکم بر پیکره حماسه ملی ایران به درستی شناخته نشود، مقایسه شخصیت‌ها و رویدادهای آن با اشخاص و رویدادهای تاریخی، می‌تواند بسیار گمراه‌کننده باشد، به ویژه که گاه ممکن است چنین الگوهایی به سرگذشت اشخاصی که در تاریخی بودن آنها تردیدی نیست، راه یابد.

وجه دوم نسبت حماسه و اسطوره نیز گرچه در حماسه ملی ایران قابل پیگیری است، اما بسیار محدود است. آن نظام اجتماعی، نهادها، رفتارها و آیین‌ها و حتی فرهنگ مادی که در آن مشاهده می‌شود، بیش از هر چیز قابل تطبیق بر عصر تثبیت حماسه، یعنی اواخر دوره ساسانی، است. این قالب ساسانی سبب شده تا نتوانیم با قطعیت وجود عناصری از سایر دوره‌های تاریخ ایران در حماسه ملی را ثابت کنیم و یا اینکه از این راه سهم این ادوار را در شکل‌گیری آن مشخص کنیم.

یکی از ویژگی‌های مهم حماسه ملی ایران آن است که می‌توان از دو دوره تثبیت آن سخن گفت: یک بار در عصر ساسانی و هنگام نگارش خداینامه (ها) و بار دیگر در دوره اسلامی و در زمان تدوین شاهنامه ابومنصوری که منبع اصلی شاهنامه است. این دو دوره هر یک اقتضات سیاسی و اجتماعی و فرهنگی خاص خود را داشتند که سبب شکل‌گیری روایت خاصی از حماسه ملی ایران شد. عموماً نقش اوضاع سیاسی و اجتماعی دوره اسلامی را در شکل‌گیری روایت موجود از حماسه ملی نادیده می‌گیرند، در حالی که این نقش اگر مهم‌تر از نقش عصر ساسانی نباشد، حداقل با آن برابری می‌کند. بسیاری از داستان‌های حماسه ملی به دلایل مختلف در عصر ساسانی شکل گرفتند، اما در دوره اسلامی بود که روایت‌هایی خاص از میان آن‌ها انتخاب شدند و



شاهنامه فردوسی و برخی دیگر از منظومه‌های حماسی فارسی را ساختند. علاوه بر این برخی از داستان‌های حماسی که در پیکره اصلی حماسه ملی ایران می‌گنجد، اما قدمتی ندارند، در این دوره ساخته شده‌اند. از این رو بررسی این اقتضائات و تأثیرگذاری آن‌ها بر پدید آمدن روایتی ویژه از حماسه، یکی از مهم‌ترین وجوه نسبت تاریخ و حماسه در حماسه ملی ایران است.

## منابع

- استنفورد، مایکل، ۱۳۸۹. *درآمدی بر فلسفه تاریخ*، ترجمه احمد گل محمدی، تهران، نی. الیاده، میرچا، ۱۳۸۴. *اسطوره بازگشت جاودانه*، ترجمه دکتر بهمن سرکاراتی، تهران، طهوری. امید سالار، محمود، ۱۳۸۹. حماسه. در سی و دو مقاله در نقد و تصحیح متون ادبی (۵۱۰-۵۲۶)، تهران، بنیاد موقوفات افشار.
- چادویک، ه. م و چادویک ن. ک، ۱۳۷۶. *رشد ادبیات*، ج ۱، ترجمه دکتر فریدون بدره‌ای، تهران، علمی و فرهنگی.
- خالقی مطلق، جلال، ۱۳۸۶. *حماسه، پدیده‌شناسی تطبیقی شعر پهلوانی*، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- ، ۱۳۸۸. *جای رستم، آرش، اسفندیار، گشتاسپ، جاماسپ و اسکندر در خدای‌نامه، نامه ایران باستان*، سال نهم، شماره اول و دوم، شماره پیاپی ۱۷-۱۸، ۳-۲۴.
- سرکاراتی، بهمن، ۱۳۸۵. *بنیان اساطیری حماسه ملی ایران. در سایه‌های شکارشده (۷۱-۱۱۲)*، تهران، طهوری.
- صفا، ذبیح الله، ۱۳۷۸. *حماسه سرایی در ایران*، تهران، فردوس.
- فرای، ریچارد نلسون، ۱۳۸۳. *میراث باستانی ایران*، ترجمه مسعود رجب نیا، تهران، علمی و فرهنگی.
- فردوسی، ۱۳۸۶. *شاهنامه*، جلد ۱ و جلد ۳، به کوشش جلال خالقی مطلق، تهران، مرکز دائرة المعارف بزرگ اسلامی.
- قریب، بدرالزمان، ۱۳۸۶. *رستم در روایات سغدی، در مطالعات سغدی (۱۶۷-۱۷۳)*، تهران، طهوری.
- کریستن سن، آرتور، ۱۳۸۱. *کیانیان*، ترجمه ذبیح الله صفا، تهران، علمی و فرهنگی.
- مولایی، چنگیز، ۱۳۸۲. *بررسی فروردین یشت*، تبریز، دانشگاه تبریز.
- نولدکه، تئودر، ۱۳۸۴. *حماسه ملی ایران*، ترجمه بزرگ علوی، تهران، نگاه.
- یارشاطر، احسان، ۱۳۵۷. *چرا در شاهنامه از پادشاهان ماد و هخامنشی ذکری نیست؟* در محمد امین ریاحی، *شاهنامه شناسی: مجموعه گفتارهای نخستین مجمع علمی بحث درباره شاهنامه (۲۶۸-۳۰۱)*، تهران، بنیاد شاهنامه شناسی.

- Alishan, L.P., 1989. Rostamica I: On the Epithet Tāj.bakhsh. Studia Iranica 18(1): 3-26.*
- Bartholomae, Christian, 1961. Altiranisches Wörterbuch, Berlin.*
- Bowra, C. M., 1966. Heroic Poetry, New York.*
- Boyce, Mary, 1957. The Parthian Gōsān and Iranian Minstrel Tradition. JRAS1-2: 10-45.*
- Calame, Claude, 1984. Mythe et histoire: Une contribution de N. Loraux Quaderni di Cultura Classica 3: 185-188.*
- Dumézil, George, 1968-1970. Mythe et épopée, tomes I, III, Paris.*
- . 1983. Du mythe au roman, Paris.*
- Fitzgerald, James, L., 2010. No contest between Memory and Invention: The Invention of the Pāṇḍava Heroes of Mahābhārata. In David Konstan and Kurt A. Raaflaub (Eds.). Epic and History (103-121). Oxford: Blackwell.*
- Grethlein, Jonas, 2010. From "Imperishable Glory" to History: The Iliad and the Trojan War. In David Konstan and Kurt A. Raaflaub (Eds.). Epic and History (122-144). Oxford: Blackwell.*
- Herzfeld, Ernst, 1931-1932. Sakastān. Archaeologische Mitteilungen aus Iran 4: 1-116.*
- Konstan, David & Raaflaub, Kurt . A., 2010. Introduction. In David Konstan and Kurt A. Raaflaub (Eds.). Epic and History (viii-xiii). Oxford: Blackwell.*
- Marquart, J., 1895. Beitrage zur Geschichte und Sage von Erān. ZDMG 49: 628-672*
- Raaflaub, Kurt, A., 2005. Epic and History. In John Miles Foley (ed.). Ancient Epic (55-70).Oxford: Blackwell.*
- Shahbazi, A. S., 1993. The Parthian Origins of the House of Rustam. Bulletin of the Asia Institute 7: 155-163.*
- Tafazzoli, Ahmad, 1996. Sassanian Iran: intellectual life. In B. A. Litvinsky, Guang-da, Zhang, Samghabali, R. Shabani (Eds.). History of Civilizations of central Asia, vol. 3: The Crossroads of Civilizations: AD 250 to 750 (79-102), Paris.*